آسيب‏شناسى تربيتى مهدويت (2(

دكتر خسرو باقرى

مقدمه‏

در شماره پيش، دو مورد از محورهاي آسيب‏شناسي تربيتي مهدويت مطرح گرديد. در يكي از اين محورها، از دو آسيب، تحت عنوان حصاربندي و حصارشكني و از حالت سلامت، تحت عنوان مرزشناسي بحث شد. در محور ديگر، آسيب‏ها با عنوان كمال‏گرايي (غيرواقع‏گرا) و سهل‏انگاري و حالت سلامت با عنوان سهل‏گيري مورد بحث قرار گرفت.

اكنون، در ادامه، به بررسي محورهاي زير خواهيم پرداخت:

3. آسيب‏ها: گسست و دنباله‏روي؛ سلامت: هدايت.

4. آسيب‏ها: مريد پروري و تكروي؛ سلامت: امامت.

5. آسيب‏ها: قشري‏گري و عقل‏گرايي؛ سلامت: عقل‏ورزي.

6. آسيب‏ها: خرافه‏پردازي و راززدايي؛ سلامت: حق‏باوري.

7. آسيب‏ها: انحصارگرايي و كثرت‏گرايي؛ سلامت: حقيقت‏گرايي مرتبتي.

محور سوم. آسيب‏ها: گسست و دنباله‏روي؛ سلامت: هدايت.

اشاره: در اين محور، آسيب‏هاي تربيت ديني به طور كلي، عبارتند از گسست و دنباله‏روي. در تربيت ديني، گسست ميان نسل پيشين و نسل بعدي هنگامي رخ مي‏دهد كه نسل پيشين، به گونه‏اي از سنت‏گرايي متحجرانه روي‏آورد كه مانع هم‏سخني و هم‏فكري ميان آنها و نسل بعدي گردد. آسيب‏زايي گسست، بسيار چشمگير است به طوري كه در اصل، مانع تحقق تربيت مي‏گردد. از سوي ديگر و در قطب مقابل، دنباله‏روي، آسيب ديگري است كه در كمين تربيت ديني است. دنباله‏روي به اين معناست كه نسل پيشين، تسليم خواست‏ها و بلكه هوس‏هاي نسل بعدي گردد. آسيب‏زايي دنباله‏روي نيز در آن است كه تربيت را در اثر حركتي به شدت انفعالي، دچار استحاله مي‏سازد. همچون محورهاي پيشين، در اين محور نيز بايد به داد و ستد نهاني ميان دو قطب آسيب توجه داشت. بروز گسست، نسل پيشين را بر آن مي‏دارد كه به دنباله‏روي روي آورد، چنانكه دنباله‏روي در شكل نهايي خود، نسل پيشين را چنان به بي‏معنايي دچار مي‏سازد كه ممكن است به رها كردن نسل بعدي و گسست رضا دهد. در حالت سلامت، هدايت قرار دارد. هدايت با گسست متفاوت است زيرا هدايت مستلزم آن است كه هدايت‏گر به زبان مخاطب خود و در حد انديشه او سخن بگويد. همچنين، هدايت با دنباله‏روي نيز آشكارا متفاوت است زيرا هدايت‏گر بايد مخاطب خود را به سوي حقيقت‏هايي راه ببرد.

پس از اشاره به آسيب‏ها و سلامت تربيت ديني به طور كلي، اكنون، به توضيح بيشتر آنها در خصوص مهدويت مي‏پردازيم.

در قطب نخست آسيب‏ها، گسست ميان دو نسل مطرح است. چنانكه گذشت، گسست هنگامي رخ مي‏دهد كه هم‏زباني و هم‏انديشي نسل پيشين و نسل بعدي ناممكن گردد. اين آسيب در مسأله مهدويت نيز مي‏تواند رخ دهد. هنگامي كه مباحث و مطالب مربوط به مهدويت، به زباني مهجور مطرح گردد يا با مسائل و مباحثي كه نسل جديد با آنها درگير است، ارتباط نيابد، گسست رخ مي‏نمايد. گاه نسل پيشين، در طرح مسأله مهدويت با نسل نو، بر جنبه‏هايي فرعي و جانبي از آن تأكيد مي‏كنند يا آن را در قالب نمادهايي عرضه مي‏كنند كه نسل نو چندان ارتباطي ميان آنها و مسائل زمان خويش نمي‏يابد. در حالي كه مسائل محوري و اساسي مهدويت، چنان است كه با مسائل جاري هر نسلي ارتباط مي‏يابد و اين گونه جنبه‏هاي مهدويت است كه بايد در كانون توجه قرار گيرد. در ادامه بحث، به مسائل محوري مهدويت اشاره خواهيم نمود.

در نقطه مقابل، قطب آسيب‏زاي ديگر، دنباله‏روي نسل پيشين نسبت به نسل جديد است. چنانكه در بالا بيان شد، دنباله‏روي از آن رو آسيب‏زاست كه نسل جديد را از آرمانها محروم مي‏سازد و آنها را در حد اميال يا آراء رايجشان محدود مي‏نمايد. اگر در عرصه مهدويت نيز دنباله‏روي رخ نمايد، چهره‏اي آسيب‏زا به آن داده مي‏شود. دنباله‏روي در عرصه مهدويت، به دو شكل مي‏تواند آشكار شود: نخست، سخن نگفتن از آن، به سبب اين كه به ذائقه نسل جديد، خوش نمي‏آيد. دوم، سخن گفتن از آن، اما به گونه‏اي كه به الگوهاي رايج حكومتي و سياسي، فروكاسته شود. به طور مثال، اگر امروزه، دمكراسي، شكل مطلوبي از حكومت محسوب مي‏شود، كساني بكوشند حكومت مهدي (ع) را برحسب آن، مورد فهم و تفسير قرار دهند. در اين مورد، ممكن است برخي از روايات نيز مستند قرار گيرد، مانند اين كه از قول پيامبر(ص) در باره آن حضرت نقل شده است: ((مهدي با ياران خود مشورت مي‏كند))(1)

اما هيچ يك از اين دو صورت دنباله‏روي، مطلوب نيست. در مورد نخست، يعني ذائقه نسل جديد را مناسب با مهدويت نيافتن، دليلي بر ترك آن نيست. بخشي از كار تربيت، ايجاد تغيير ذائقه است. اما در اين خصوص، بيشتر بايد به نحوه عرضه مطلب توسط نسل پيشين، بدگمان بود تا اين كه ذائقه نسل جديد را به طور مستقيم مسئول انگاشت. در مورد دوم، يعني فروكاستن مهدويت به شكل‏هاي رايج حكومت مانند دمكراسي نيز ضرورتي بر اين كار نيست. تجربه‏هايي كه بشر در طول راه مي‏يابد، هنوز خامي‏هاي بسيار دارد و بايد در تب و تاب تحولات جوامع بشري آزموده شود، چنانكه امروزه، دمكراسي با همه جنبه‏هاي مثبتي كه دارد، مورد نقادي‏هاي بسياري است. بي ترديد، آينده زندگي بشر، شاهد مطرح شدن شكل‏هاي حكومتي بسيار زبده‏تري از دمكراسي خواهد گرديد.

به دور از دو قطب آسيب‏زاي گسست و دنباله‏روي، حالت سلامت در اين محور، عبارت از هدايت است. هدايت، متفاوت با گسست و دنباله‏روي است. هادي، هم بايد به زبان و متناسب با انديشه مخاطبان خود سخن بگويد و هم از پيروي اهواء آنان دوري گزيند. مهدويت نيز، چون پاره‏اي از مجموعه معرفتي تربيت دين، بايد اين نقش هدايت‏كنندگي را در جريان تربيت بازي كند. براي اين امر، كساني كه مسأله مهدويت را در جريان تربيت ديني مطرح مي‏سازند، بايد هم تناسب و هماهنگي آن را با ذهن و زبان نسل جديد بازشناسي كنند و هم مراقب باشند كه آن را به اميال و آراء رايج آنان فرونكاهند. جالب توجه است كه خود مهدي(ع) نيز نقش هدايت‏گري را بازي خواهد كرد و هواهاي مردم را به هدايت بازخواهد گرداند، چنانكه امام علي(ع) در باره آن حضرت مي‏گويد: ((هواهاي نفساني را به متابعت هدايت الهي بازمي‏گرداند، در روزگاري كه هدايت الهي را به متابعت هواهاي نفساني درآورده باشند. آراء و انديشه‏ها راتابع قرآن گرداند در روزگاري كه قرآن را تابع آراء و انديشه‏هاي خود ساخته باشند.))(2)

محور چهارم. آسيب‏ها: مريدپروري و تكروي؛ سلامت: امامت.

اشاره: در آسيب‏شناسي تربيت ديني به طور كلي، مريدپروري و تكروي، دو قطب متقابل آسيب‏زايي محسوب مي‏گردند. منظور از مريدپروري اين است كه در جريان تربيت ديني، افراد چنان تربيت شوند كه مربي را به چشم مراد خويش ببينند، به اين معنا كه وي را وراي سؤال قرار دهند و او را چنان بنگرند كه گويي منشأ اوليه حق است. اين شأن تنها از آن خداست و جز او هر كه باشد، نه منشأ اوليه حق است و نه در وراي سؤال قرار دارد. از سوي ديگر، تكروي نيز در تربيت ديني، آسيب‏زاست. تكروي، نفي هرگونه اقتدا به ديگران، به منزله پيشرو، و خود، گونه‏اي از آنارشيسم ديني است. تكروي نيز آسيب‏زاست زيرا افراد را در حد خودشان محدود مي‏گرداند و آنها را از مزاياي وجودي ديگران محروم مي‏سازد. در اين محور نيز داد و ستدي نهاني ميان دو قطب آسيب وجود دارد، يعني مريدپروري به تكروي منجر مي‏شود و تكروي نيز سرانجام از مريدپروري سربرمي‏آورد. در حالت سلامت، امامت قرار دارد. امامت، نه با مريدپروري سازگار است و نه با تكروي. ناسازگاري آن با تكروي آشكار است، اما ناسازگاري آن با مريدپروري نيز از آنجا ناشي مي‏گردد كه امام در مفهوم اسلامي كلمه، منشأ اوليه حق نيست بلكه ملازم با حق است و نه تنها خود را در وراي سؤال نمي‏بيند، بلكه از سؤال استقبال مي‏كند و در پي آن، ملازمت خود را با حق آشكار مي‏سازد.

پس از اشاره كلي به مفاهيم آسيب و سلامت در اين محور، اكنون، آن را در مورد خاص مهدويت و تربيت مهدوي، مورد بحث قرار مي‏دهيم.

مريدپروري، به منزله يكي از قطب‏هاي آسيب در تربيت ديني، صورت محرَّف امامت است. هر گاه افراد، امامان را چنان بستايند كه گويي آنان، منشأ اوليه حق و حقيقت‏اند، اين چهره محرَّف آشكار مي‏گردد. اين گونه افراد، به سبب همين تعبير نادرستي كه از امامت دارند، و آن را به يكي از لغزشگاه‏هاي آسيب‏زاي تربيت ديني تبديل مي‏كنند، ((مُحبّ غال)) (دوستدار افراط گر) ناميده شده‏اند. افراط گري آنان در اين است كه امام را از حد خويش، فراتر مي‏برند و او را به مقام و منزلت الوهي برمي‏كشند. تنها در باره خداوند، در قرآن آمده است :((الحقُّ مِن ربِّك)).(3) اما نسبت امام با حق اين است كه او با حق ملازمت و همراهي (معيَّت) دارد و با آن مطابقت مي‏ورزد.

در خصوص حضرت مهدي (عج) نيز همين سخن جاري است. در متون اسلامي، براي در امان نگهداشتن افراد از لغزيدن در ورطه مريدپروري، همواره بر اين نكته تأكيد شده است كه امام مهدي (ع)، در كار سترگي كه به انجام خواهد رساند، كارگزار و فرمانبر خداست. به طور مثال، در روايتي كه حمران بن أعين نقل مي‏كند مي‏خوانيم: ((از امام باقر(ع) سؤال كرده به او عرض كردم: آيا قائم تو هستي؟ پس آن حضرت فرمود: زاده و تربيت يافته بيت رسولم و خونخواهي كننده‏ام (يا از من خونخواهي كنند) و آنچه خدا بخواهد انجام مي‏دهد...))(4) در اين روايت، امام باقر(ع)، ابتدا ((قائم)) را به معناي لغوي يا مفهوم عام آن كه در مورد هر يك از امامان شيعه صادق است، بكار مي‏برد و در پايان روايت، با دريافتن مقصود اصلي سؤال كننده، حضرت مهدي (ع) را با ذكر برخي ويژگي‏ها معرفي مي‏كند. اما آنچه در اينجا مقصود است، تعبير ((يفعل الله مايشاء)) (آنچه خدا بخواهد انجام مي‏دهد) است. اين تعبير، بيانگر آن است كه هر امامي كه قيام به برپاداشتن حدود الهي مي‏كند، او تابع فرمان خداست و هر آن چه را او بخواهد، انجام مي‏دهد و اين مطلب، شامل حضرت قائم (عج) نيز مي‏گردد. بنابراين، مسأله مهدويت، در فضايي مطرح گرديده است كه تابعيت و عبوديت امام نسبت به خداوند در آن موج مي‏زند و اين براي آن است كه امامت در دست عوام و عوام‏زدگان، تبديل به بساط مريد و مرادي نگردد.

به علاوه، هنگامي كه امام، تابع و ملازم با حق بود، خود را در وراي سؤال نمي‏نشاند. در اين مورد، قابل ذكر است كه در روايات مهدويت، بر مشابهت امام مهدي(ع) با پيامبر (ص) و علي(ع)، از حيث منش و روش زندگي اشاره شده است.(5) امام علي(ع)، به صراحت خود را در حيطه سؤال قرار داد. امام مهدي(ع) نيز بر همين شيوه عمل مي‏كند. سخن امام علي(ع) در اين خصوص چنين است: ((مپنداريد كه گفتن حق بر من گران مي‏آيد و خواهم كه مرا بزرگ انگاريد زيرا هر كه شنيدن حق بر او گران آيد، يا نتواند اندرز كسي را در باب عدالت بشنود، عمل كردن به حق و عدالت بر او دشوارتر است. پس با من از گفتن حق يا رأي زدن به عدل بازنايستيد زيرا من در نظر خود بزرگتر از آن نيستم كه مرتكب خطا نشوم و در اعمال خود از خطا ايمن باشم، مگر آن كه خدا مرا در آنچه با نفس من رابطه دارد، كفايت كند زيرا او تواناتر از من به من است. ما و شما بندگاني هستيم در قبضه قدرت پروردگاري كه پرورش دهنده‏اي جز او نيست...))(6)

از سوي ديگر، قطب دوم آسيب، يعني تكروي، نيز در تربيت مهدوي قابل قبول نيست. تكروي در جريان تربيت ديني، در دو صورت رخ مي‏دهد: نخست با نفي امامت و دوم با پذيرش و در عين حال، تعميم امامت. در حالت نخست، نياز به امامت، بعد از پيامبر اكرم (ص) نفي مي‏گردد و چنين تصور مي‏شود كه هدايت پيامبر(ص) به مردم ارزاني شده و هر كس بخواهد مي‏تواند در طريق هدايت راه بسپارد و در اين مسير، نيازي به راهبر و امام نيست. در حالت دوم، امامت به صراحت نفي نمي‏شود، اما اختصاص آن به امامان معصوم(ع)، نفي مي‏شود، به گونه‏اي كه هر كس مي‏تواند امام خويش باشد.

در روايات مربوط به مهدويت، هر دو گونه تكروي، نفي شده است. در خصوص مورد اول، يعني نفي امامت، در برخي روايات به اين نكته اشاره و انتقاد شده است كه در آينده امت اسلامي، كساني تندروي خواهند نمود و خواهند گفت كه امامت باطل شده است. به طور مثال، در روايتي از قول امام علي (ع) خطاب به ((حذيفه يماني)) آمده است: ((...پس اين امت پيوسته ستمگرند و همچون سگان در ستيز با يكديگر بر حرام دنيا بسرمي‏برند، در درياهاي هلاكت و گودال‏هاي خون، عمر سپري كنند تا آن زمان كه غائب شونده از فرزندان من از ديدگان مردم پنهان شود و مردم به گفتگو افتند، آيا او گم شده، يا كشته شده، يا خود وفات يافته است، كه فتنه شدت گيرد و بلا نازل شود و آتش جنگ قبيله‏اي برافروزد و مردم در دينشان تندروي كنند و همصدا شوند كه حجت از ميان رفته و امامت باطل شده است...به خداي علي قسم! كه حجت امت همان هنگام برپا و در راههاي آن (امت) گام برمي‏دارد، به خانه‏ها و كاخ‏هايشان داخل مي‏شود، در شرق و غرب زمين در گردش است، گفته‏ها را مي‏شنود و بر جماعت سلام مي‏كند، او مي‏بيند اما ديده نمي‏شود تا زمان و وعده‏اش فرارسد...))(7)

در مورد دوم، يعني تعميم امامت، نيز در روايات مهدويت، انتقاد صورت پذيرفته است. امامت، مشروط به شروطي است كه مهم‏ترين آن، اين است كه امام، آلوده به ستم نباشد، چنانكه وقتي ابراهيم (ع) در باره امامت فرزندان خويش از خدا مسألت نمود، خداوند در پاسخ فرمود: ((پيمان من به بيدادگران نمي‏رسد.))(8) از اين رو، خداوند امامت را در شأن هر كسي ننهاده است. در اين مورد، در روايتي، فضيل بن يسار از قول امام صادق (ع) مي‏گويد: ((هر كس خروج كرده، مردم را به سوي خود فراخوانَد در صورتي كه كسي در ميان مردم باشد كه از او برتر است، پس چنين شخصي گمراه و بدعت‏گذار است.))(9)

در حالت سلامت. تربيت ديني، مستلزم قبول امامت است. حضرت مهدي (عج) نيز يكي از جمله امامان شيعه است. قبول امامت، به معناي انكار مريدپروري و تكروي است. اين هردو، چون آفت‏هاي تربيت ديني محسوب مي‏شوند. در حالت مريدپروري، فرد تربيت شونده، در حد انساني ديگر كه مراد تلقي شده، متوقف مي‏ماند و از تقرب جستن به كمال بي‏پايان، يعني خداوند، بازمي‏ماند. در مقابل، در حالت تكروي، فرد تربيت شونده، در حد خود، محدود مي‏شود و از بهره جستن از نمونه‏ها و الگوهاي برجسته بازمي‏ماند.

در روايات مربوط به مهدويت، امامت، چون امري متفاوت با مريدپروري و تكروي، معرفي شده است. براي وضوح بيشتر اين معنا، در زير به دو روايت ديگر استناد خواهيم نمود.

در خصوص تمايز امامت با رابطه مريد و مرادي، امام به منزله كسي معرفي مي‏گردد كه راه و رسم و حد و حدود الهي را پي‏جويي مي‏كند. عبدالعزيز بن مسلم از قول امام رضا (ع) مي‏گويد: ((...امام است كه حلال خدا را حلال و حرام او را حرام مي‏دارد و حدود الهي را برپا مي‏دارد و از دين خدا دفاع مي‏كند و با حكمت و موعظه نيكو و دليل رسا به راه پروردگارش فرامي‏خواند...))(10)

در خصوص اهميت امامت و نفي تكروي نيز در روايتي، زراره از قول امام صادق(ع) مي‏گويد: ((امام خود را بشناس كه چون او را شناختي اين امر چه پيش افتد و يا دير فرارسد، تو را زياني نمي‏رساند.))(11)

محور پنجم. آسيب‏ها: قشري‏گري و عقل‏گرايي؛ سلامت: عقل‏ورزي.

اشاره: در اين محور، آسيب‏هاي تربيت ديني، در دو قطب متقابل قشري‏گري و عقل‏گرايي قرار دارد. منظور از قشري‏گري، جمود بر ظواهر متون ديني، در مقام فهم، و ظواهر مناسك شريعت، در مقام عمل، است. قشري‏گري از اين جهت آسيب‏زاست كه انسان را در قشر دين متوقف مي‏سازد و به اين ترتيب، خود فرد را از دين بي‏بهره و ديگران را در دام بدفهمي گرفتار مي‏سازد. از سوي ديگر، مراد از عقل‏گرايي آن است كه كسي بخواهد عقل را صافي همه چيز بگرداند، به نحوي كه درستي هر معرفت يا فايده هر عملي كه توسط عقل علمي يا فلسفي، به اثبات قطعي و مسلّم نرسد، پذيرفتني نخواهد بود. اين گرايش نيز در تربيت ديني آسيب‏زاست زيرا عقل آدمي را چنان تواني نيست كه هر چيزي را به اثبات برساند. به اين ترتيب، عقل‏گرايي، فرد را از حقايق بسياري محروم و از نتايج آنها بي‏بهره خواهد ساخت. در حالت سلامت، عقل‏ورزي قرار دارد. تفاوت عقل‏ورزي با قشري‏گري مشخص است، اما تفاوت آن با عقل‏گرايي در آن است كه عقل‏ورزي، مستلزم اثبات علمي و فلسفي امور نيست، بلكه گاه با گمان نيز به پيش مي‏رود. انسانها برخي از معرفتها و اعمال را به كمك گمان‏هاي عاقلانه، در دسترس خود قرار مي‏دهند.

اكنون، پس از اشاره كلي به نكات اين محور در تربيت ديني، در خصوص مهدويت، با اندكي تفصيل درباره آن سخن خواهيم گفت.

قشري‏گري در دين، مانع فهم عمق معارف ديني مي‏گردد و از اين رو، بستري براي رشد كج‏فهمي و انحراف و بدعت است. نمونه بارز اين امر در زمان حكومت امام علي (ع) توسط خوارج آشكار گرديد؛ كساني كه حاضر نشدند به ورق‏هاي كاغذين قرآن تعرض كنند، اما سرانجام بر آن شدند تا قرآن ناطق را خاموش كنند. اين گونه قشري‏گري، همواره در كمين تربيت ديني است. در دوران غيبت امام مهدي(ع) نيز همواره اين تهديد وجود دارد. ذهن‏ها و انديشه‏هاي خام متدينان، آنان را به بدفهمي و بدعت وامي‏دارد، چنانكه به هنگام ظهور مهدي (ع)، سخنان او و احكام ديني كه او مطرح مي‏سازد، در نظر مردم، جديد و ناشناخته است. ابوبصير از قول امام باقر (ع) مي‏گويد كه ايشان در مورد مهدي (ع) فرمود: ((هنگامي كه آن حضرت قيام كند، با امري نوين و فرماني جديد و طريقه‏اي نو و حكمي تازه قيام خواهد كرد...))(12)

اين سخن حاكي از آن است كه چگونه در دوران غيبت، قشري بودن افراد، آنان را به تعبيرهاي نادرست از احكام ديني خواهد كشاند. امام صادق (ع) به اين نكته اشاره دارد، آنجا كه مي‏فرمايد: ((قائم (ع) در جريان پيكار خود، با اموري روبرو مي‏گردد كه رسول خدا (ص) با آنها روبرو نشد. همانا رسول خدا(ص) در حالي به سوي مردم آمد كه آنان، بت‏هاي سنگي و چوب‏هاي تراشيده را مي‏پرستيدند، ولي عليه قائم(ع) مي‏شورند و كتاب خدا را عليه او تأويل مي‏كنند و بر اساس آن با او مي‏جنگند.))(13)

بنابراين، يكي از آسيب‏هايي كه در كمين تربيت مهدوي، هم‏چون تربيتي ديني، قرار دارد اين است كه افراد تحت تربيت، ذهن‏ها و انديشه‏هايي ناپرورده و خام داشته باشند و معارف و حكمت‏هاي دين را در حد فهم‏هاي قاصر خود، محدود و محصور سازند.

از سوي ديگر، عقل‏گرايي نيز يكي ديگر از ورطه‏هاي لغزش است. عقل‏گرايي به اين معناست كه افراد بخواهند در عرصه دين، همه چيز را پس از اثبات قطعي عقل بپذيرند. در اين تصور، عقل، چنان انگاشته مي‏شود كه گويي آن را هيچ حد و حدودي نيست و ياراي آن را دارد كه بر فراز هر حقيقتي بايستد و آن را در حيطه خود، تحليل كند و بشناسد. چنين تصوري، نه با واقعيت عقل هماهنگ است و نه با تربيت ديني، سازگار. عقل، حدودي دارد و برخي از امور را به سبب محاط بودن در آنها مي‏پذيرد. عقل، هم‏چنانكه برخي از امور را در پرتو روشن تحليل خود، مي‏پذيرد، امور ديگري را در سايه‏روشن حيرت، مورد قبول قرار مي‏دهد. دين، آدمي را از جمله به حقايقي از اين دست رهنمون مي‏گردد. از قضا يكي از دلايلي كه براي غيبت امام زمان (ع) ذكر شده، آشكار شدن بن‏بست‏هاي عقل‏گرايي در مفهوم افراطي آن است. به عبارت ديگر، غيبت، فرصتي است براي اين كه انسان‏هاي كره خاكي، هر چه در توان عقلي خويش دارند، در جستجوي سعادت بكار زنند. هنگامي كه آنان، بن‏بست‏هاي عقل‏گرايي را آزمودند، گوش شنواتري براي شنيدن پيام غيبي مهدي(ع) خواهند داشت.

حالت سلامت در تربيت ديني، عقل‏ورزي است. عقل‏ورزي، باور به توانايي عقل در دريافتن حقايق عميق است، بدون آن كه حدود توانايي آن انكار شود. عقل‏گرايي، نوعي مطلق‏گرايي در عرصه عقل است كه پذيرفتني نيست. اما عقل‏ورزي، مطلوب تربيت ديني است زيرا دين، آدمي را به حقايق ژرفي فراخوانده است كه با عقل‏ورزي قابل حصول است. فهم مسأله مهدويت، خود از جمله اموري است كه مستلزم بذل فهم و باريك بيني بوده است؛ به ويژه كه شيعه، در مطرح نمودن مسأله مهدويت، تحت فشارهاي سياسي حاكمان زمان قرار داشته و در اين خصوص، ناگزير بوده به رمز سخن بگويد. از اين رو، در خصوص مهدويت نيز دعوت به ژرف انديشي و باريك بيني صورت پذيرفته است. به طور مثال، در روايتي، مفضّل بن عمر از قول امام صادق (ع) مي‏گويد: ((خبري كه آن را درك مي‏كني، از ((10)) خبر كه صرفاً آن را روايت مي‏كني بهتر است، همانا هر حقي داراي حقيقتي است و هر كار درستي را نوري است. سپس فرمود: و به خدا سوگند! كسي از شيعيانِ خود را فقيه نمي‏شماريم تا اين كه به رمز، سخني به او گفته شود و او آن رمز را دريابد، همانا اميرالمؤمنين (ع) بر منبر كوفه فرمود: ((به راستي كه فتنه‏هايي ظلماني و كدر و تاريك پشت سر داريد كه جز نُوَمَه (كسي كه عنواني در مردم ندارد و به كلي قدرش مجهول و ناشناخته است) كسي از آن نجات نمي‏يابد.)) به آنحضرت عرض شد: اي اميرمؤمنان، نومه چيست؟ فرمود: آن كسي است كه مردم را مي‏شناسد ولي مردم او را نمي‏شناسند، و بدانيد كه زمين از حجت خداي عزوجل خالي نمي‏ماند...))(14)

گذشته از اصل مسأله مهدويت كه به دلايل تاريخي، دريافت آن مستلزم باريك‏بيني بوده است، هم اكنون نيز درك درست مسائل مربوط به مهدويت، مستلزم عقل‏ورزي است. اين مسائل شامل اموري چون نقادي نسبت به عقل‏گرايي، تبيين نقش‏هاي سازنده اعتقاد به مهدويت در جريان زندگي فردي، اجتماعي و تاريخي، و مسئوليت شيعه در دوران غيبت است.

محور ششم. آسيب‏ها: خرافه‏پردازي و راززدايي؛ سلامت: حق‏باوري.

اشاره: در اين محور، آسيب‏هاي تربيت ديني، به طور كلي، عبارت از خرافه‏پردازي و راززدايي است. خرافه‏پردازي هنگامي در تربيت ديني، آشكار مي‏گردد كه حقايق ماوراي طبيعي دين، دستخوش عوام‏زدگي گردد. آسيب‏زايي خرافه‏پردازي، نه تنها از آن جهت است كه اين حقايق، تحريف مي‏گردد، بلكه همچنين از آن رو است كه در افراد تحت تربيت، بلاهت را دامن مي‏زند. در قطب مقابل، راززدايي قرار دارد. راززدايي نيز از جمله آسيب‏هايي است كه در كمين تربيت ديني قرار دارد. آسيب‏زايي اين امر در آن است كه دين و معارف ديني را در حد طبيعت، به زير مي‏كشد و عملاً مقصود عمده‏اي را كه تربيت ديني، به عهده داشته، نقض مي‏كند و آن بركشيدن آدمي از خاك به سوي خدا بوده است. چنانكه در محورهاي پيشين نيز ذكر شد، داد و ستد نهاني ميان دوقطب آسيب را نبايد ناديده گرفت. خسته شدن از خرافه‏پردازي، كار را به راززدايي مي‏كشاند، چنانكه راززدايي، در آخرين حد خود، جهان را كوچك و عبث مي‏گرداند و زمينه را براي خرافه‏پردازي آماده مي‏كند. در حالت سلامت، حق‏باوري قرار دارد. تربيت ديني، آدمي را به حق‏باوري سوق مي‏دهد. حق، نه خرافه است و نه به ضرورت، از هرگونه رازآميزي به دور است.

پس از اشاره كلي به محتواي آسيب و سلامت در اين محور، در خصوص مهدويت، به توضيح بيشتر آن خواهيم پرداخت.

قطب نخست آسيب، يعني خرافه‏پردازي، در زمينه مهدويت نيز همچون ساير معارف ديني، قابل گسترش است. به ويژه، از آنجا كه امام زمان (ع) در غيبت به سر مي‏برد، مطامع سوداگران و خامي عاميان و عوام‏زدگان، بستر مناسبي براي خرافه‏پردازي فراهم مي‏آورد. نمونه‏هايي از اين امر را مي‏توان در داعيه‏هاي اين و آن، بر رؤيت امام زمان يا رؤياهاي مربوط به آن حضرت ملاحظه نمود. هر چند امكان اين امر، در اصل، منتفي نيست و برخي از اخبار، حاكي از رؤيت آن حضرت توسط بعضي از بزرگان بوده است(15)، اما اندك نيست قصه‏هاي بي‏بنيادي كه در اين زمينه پرداخته‏اند. از اين رو، در برخي از روايات آمده است كه هر كس ادعا كند با امام زمان(ع) ارتباط دارد، او را كذاب بدانيد.

قطب دوم آسيب، يعني راززدايي، نيز در زمينه مهدويت، رخ داده و رخ مي‏دهد. در راززدايي، اين گرايش وجود دارد كه امور، همواره چون اموري طبيعي نگريسته شوند و ردپاي هر امر ماوراي طبيعي در آنها محو گردد. نمونه اين مواجهه با مهدويت را مي‏توان از جمله در مقدمه معروف ابن خلدون ملاحظه نمود. ابن خلدون كه مالكي مذهب بود، امكان بي‏اعتبار شمردن اخبار مربوط به مهدي (ع) را نداشت زيرا اين اخبار در ميان اهل سنت نيز رواج داشته است. اما وي كوشيده است بر اساس ديدگاه فلسفي خود در باب جامعه بشري، مهدويت را تفسير كند. از نظر وي، عصبيت، اساس حكومت و نظام اجتماعي بشري را مي‏سازد و بر اين اساس، مي‏گويد چون عصبيّت فاطمي و به طور كلي، عصبيت قريش، از ميان رفته، ظهور مهدي (ع) از خاندان فاطمه (ع) و به پاداشتن حكومتي مقتدر و جهاني ممكن نيست. از اين رو، وي به اين تفسير روي مي‏آورد كه مراد از ظهور مهدي، پيدايش حكومتي مبتني بر اتحاد قبائل سادات اطراف مدينه و حجاز است.(16)

آسيب‏زايي راززدايي از معارف الهي، نه تنها در اين است كه حقيقتي، از نظر پنهان مي‏ماند، بلكه همچنين در اين است كه آثار تربيتي و تحول بخش آن در زندگي فردي و اجتماعي نيز فرصت بروز نمي‏يابد. راززدايي از مهدويت و تبديل نمودن آن به يك واقعه عادي در كنار ساير وقايع عادي، همه آثار تربيتي فردي، اجتماعي و تاريخي اين عقيده قدرتمند و الهام‏بخش را زايل مي‏سازد. ظهور مهدي (ع)، چون وعده‏اي حتمي و الهي، افق روشني براي بيدار نگاه داشتن اميد عدالت و كوشش نمودن در راه تحقق آن و انتقاد نمودن از حاكميت‏هاي جاري است. راززدايي از مهدويت، به منزله از ميان بردن تمام اين آثار گرانقدر و تحول آفرين است.

به دور از دو قطب آسيب، يعني خرافه‏پردازي و راززدايي، حالت سلامت در اين محور عبارت از حق‏باوري است. چنانكه اشاره شد، حق‏باوري به معناي پذيرفتن معارف حق ديني است. حق‏باوري با خرافه‏پردازي متفاوت است زيرا در اينجا تنها پذيرش حقايق يا انديشه‏هاي مسلم ديني مورد نظر است؛ به علاوه، حق باوري با راززدايي نيز متفاوت است زيرا بسياري از حقايق ديني و از جمله مهدويت، رازآميز است.

در مسأله مهدويت، حقيقت‏هايي وجود دارد كه رازآميز است و پذيرفتن آنها لازمه تربيت ديني است. از جمله امور رازآميز در مهدويت، خود مسأله غيبت بلند مدت مهدي(ع) است. هر چند پاره‏اي از حكمت‏ها براي غيبت ذكر شده، اما حكمت اساسي غيبت، ناآشكار است و از جمله اسرار الهي محسوب شده است كه تنها پس از رفع آن، حكمتش آشكار خواهد شد. اين نكته، از جمله در روايتي آمده است كه در آن، عبدالله بن فضل از قول امام صادق (ع) مي‏گويد: ((همانا براي صاحب اين امر، غيبتي است چاره‏ناپذير كه هر فرد گمراهي در آن ترديد مي‏كند. پس گفتم: چرا چنين است فدايت گردم؟ گفت: به دليلي كه مجاز نيستيم آن را براي شما بازگوييم. گفتم: پس حكمت غيبتش چيست؟ گفت: حكمت غيبت وي چون حكمتي است كه در غيبت‏هاي حجت‏هاي پيشين خدا وجود داشت. به راستي كه حكمت آن، آشكار نمي‏گردد مگر بعد از ظهورش، چنانكه حكمت كارهاي خضر(ع) در سوراخ كردن كشتي، كشتن پسربچه و بالابردن ديوار، براي موسي(ع) آشكار نگرديد مگر به هنگام جدايي آن دو. اي پسر فضل، به راستي اين امر، از امور الهي، سري از اسرار خدا و غيبي از غيب‏هاي الهي است و هنگامي كه دانستيم او حكيم است، تصديق مي‏كنيم كه كارها و سخنان او همه حكمت است، هر چند كه دليل آن براي ما آشكار نباشد.))(17)

جنبه رازآميز ديگر، شكل زندگي مهدي (ع) و قيام ناگهاني وي است. در احاديث، به هنگام اشاره به شكل زندگي مهدي(ع)، شباهت وي با يوسف نبي(ع) مورد توجه قرار داده شده كه برادران وي به هنگام مواجهه با او در زمان حاكميتش در مصر، وي را نشناختند. يزيد كُناسي از قول امام محمدباقر(ع) مي‏گويد: ((صاحب اين امر را با يوسف شباهتي است، او فرزند كنيزي سيه چرده است، خداوند كار او را يك شبه برايش اصلاح مي‏كند.))(18)

محور هفتم. آسيب‏ها: انحصارگرايي و كثرت‏گرايي؛ سلامت: حقيقت‏گرايي مرتبتي.

اشاره: در اين محور، دو قطب متقابل آسيب در تربيت ديني، انحصارگرايي و كثرت‏گرايي است. مراد از انحصارگرايي آن است كه ادعا شود تمامي حقيقت، در نزد دين واحدي قرار دارد و اديان ديگر، هيچ بهره‏اي از حقيقت نبرده‏اند. دين اسلام، با اين كه آخرين و كامل‏ترين دين الهي است، اما پيامبر اكرم (ص) با فراخواندن اهل كتاب براي اتفاق نظر در حقايق الهي مشترك ميان اسلام و اديان پيشين، انحصارگرايي را به ديده قبول ننگريست. آسيب انحصارگرايي در آن است كه امكان گفتگو ميان اديان را نفي مي‏كند و از اين طريق، مانع بسط هدايت مي‏گردد. از سوي ديگر، كثرت‏گرايي نيز آسيب ديگري در جريان تربيت ديني است. كثرت‏گرايي در اينجا به اين معناست كه ادعا شود، اديان مختلف، به يك اندازه از حقيقت برخوردارند و هيچ يك، ترجيحي به ديگري ندارد. اين ديدگاه با قبول كمال بيشتر اديان و شرايع متأخر ناسازگار است و نوعي بي‏تفاوتي نسبت به انتخاب راه بهتر را به بار مي‏آورد. در حالت سلامت، حقيقت‏گرايي مرتبتي قرار دارد. در اين ديدگاه، نظر بر آن است كه حقيقت مي‏تواند به درجات مختلف در نزد اديان و شرايع مختلف وجود داشته باشد. بر اين اساس، ممكن است ديني از دين ديگر كامل‏تر باشد و حقيقت بيشتري را در خود جلوه‏گر بسازد. اين ديدگاه، نه تنها امكان گفتگو ميان اديان را فراهم مي‏آورد، بلكه انگيزه حقيقت‏جويي را براي يافتن بيشترين ميزان حقيقت در افراد تأمين مي‏كند.

اكنون، پس از اشاره به آسيب و سلامت در تربيت ديني به طور كلي، نكات اين محور را در زمينه مهدويت، توضيح خواهيم داد.

انحصارگرايي چون يكي از آسيب‏هاي تربيت ديني، در عرصه مهدويت به اين نحو ممكن است آشكار گردد كه اعتقاد به حكومت عدل مهدي (ع)، موجب تحريم هر حكومتي پيش از آن گردد. اين ديدگاه عملاً در برخي از معتقدان به مهدويت آشكار شده است. بر اين اساس، نظر بر آن بوده است كه پيش از حكومت مهدي(ع)، هيچ كس حق حكومت ندارد. حتي در اين مورد، با تفسيري اشتباه‏آميز، به برخي از روايات مربوط به مهدويت نيز استناد شده است. به طور مثال، در روايتي، مالك بن أعيَن از قول امام باقر (ع) مي‏گويد: ((هر پرچمي كه پيش از پرچم حضرت قائم(ع) برافراشته گردد صاحب آن طاغوت است.))(19) از اين روايت، چنين برداشت نموده‏اند كه هيچ حكومت عدلي، قبل از قيام مهدي(ع)، برقرار شدني نيست. در حالي كه مقصود اين روايت آن است كه هر كس با ادعاي امامت و ايفاي نقش مهدي(ع)، قيام كند، او طاغوت است. از اين رو، در روايات ديگر، ذكر شده است: ((هر كس مقام ما -يعني امامت- را ادعا كند، او كافر [يا مشرك‏]است.))(20)

بر اين اساس، تفسير و ترويج مهدويت، به اين عنوان كه هر حكومتي قبل از حكومت مهدي (ع)، طاغوت است، فهمي آسيب‏زا از مهدويت است. پيامد عمليِ چنين فهمي، عدم تلاش براي برقراري حكومت عادلانه، پيش از ظهور امام مهدي(ع) است و حاصل عملي آن، تمكين نسبت به هر گونه حكومت جورپيشه خواهد بود.

در مقابل، كثرت‏گرايي نيز قطب دوم آسيب است. كثرت‏گرايي به مفهوم برابر دانستن طريقه‏هاي مختلف، مي‏تواند به اين نتيجه منجر شود كه هر وضع موجودي، مشروع تلقي شود. در حالي كه انحصارگرايي در عرصه مهدويت، به تحريم هر حكومتي منجر مي‏شود، كثرت‏گرايي، به تجويز هر حكومتي ختم خواهد شد. آسيب‏زايي چنين موضعي در تربيت سياسي، آشكار است.

حالت سلامت در اين محور، حقيقت‏گرايي مرتبتي است. در عرصه مهدويت، اين نكته حاكي از آن است كه مهدي(ع) و حكومت وي، مثل اعلاي عدالت است و پيش از او، هر حكومتي، به هر ميزان به اين مثل اعلي نزديك باشد، يا به عبارتي، هر چه عادلانه‏تر باشد، به همان ميزان از مقبوليت و مشروعيت برخوردار است.

به علاوه، جالب توجه است كه در حكومت مهدي(ع)، همچنان اهل كتاب مي‏توانند بر عقايد ديني خود پايبند باشند. امام مهدي (ع) با اهل كتاب مسالمت مي‏ورزد، چنانكه پيامبر(ص) اين كار را كرد. اين مضمون روايتي است از قول امام صادق (ع): (([پرسيدند] پس وضع اهل ذمه در نزد او چيست؟ فرمود: او با آنان مسالمت مي‏ورزد چنانكه رسول خدا با آنان مسالمت ورزيد و جزيه مي‏دهند و [در برابر حكومت اسلامي‏] سر فرود مي‏آورند.))(21) همچنين، در روايتي از قول امام باقر (ع) آمده است: (([قائم(ع)] در ميان اهل تورات با تورات و در ميان اهل انجيل با انجيل و در ميان اهل قرآن با قرآن داوري مي‏كند.))(22)

---------------------

پي‏نوشت‏ها:

1. عن النبي (ص): ((فيستشير المهدي اصحابه)) (الزام الناصب، به نقل از آقائي و همكاران، درسنامه تاريخ عصر غيبت، ص 256)

2. علي(ع): ((يَعطف الهوي علي الهدي اذاعطفوا الهدي علي الهوي و يعطف الرأيَ علي‏القرآن اذا عطفوا القرآن علي‏الرأيِ))(نهج‏البلاغه: خطبه 138)

3. بقره: 147.

4. عن حُمرانَ بن أعيَنَ، قال: ((سألت أبا جعفر (ع) فقلت له: أنت القائم؟ فقال: قدولَّدني‏رسول الله (ص) و اني المطالَِبُ بالدَّمِ، و يفعل‏الله ما يشاء، ثم أَعَدتُ‏عليه، فقال: قد عرفتُ حيثُ تذهبُ، صاحبُك المُبدِحُ البطنِ، ثم‏الحَزازُ بِرَأسه،ابنُ‏الأرواعِ، رحم اللهُ فلاناً.))(غيبت نعماني، باب 13، ص 314)

5. امام صادق(ع): ((يسير بسيرة رسول‏الله ولايعيش الا عيش اميرالمؤمنين)) (الغيبه، شيخ‏طوسي، ص 277)

6. علي(ع): ((ولاتظنوا بي استثقالاً من حق‏قيل لي ولا التماس اعظام لنفسي فانه‏من‏استثقل الحقَّ)) أن يُقالَ له أو العدلَ أن يُعرضَ‏عليه كان العملُ بهما أثقلَ عليه‏فلا تَكفُّوا عن‏مَقالة بحقِّ أو مشورَة بعدل فانّي لستُ في‏نفسي بفوق أن أُخطيَ و لاآمَنُ ذلك من فعلي‏الا أن يَكفي اللهُ من نفسي ماهو أملك به مني‏فانما أنا و أنتم‏عبيد مملوكون لِربّ لا ربَ‏غيرُهُ...)) (نهج‏البلاغه، خطبه 207)

7. عمرو بن سعد عن اميرالمومنين علي بن ابي‏طالب (ع) أنه قال يوماً لحذيفة بن اليمان:((...فلاتزال هذه الامه جبارين يتكالَبون علي حرام الدنيا، مُنغَمسِينَ في‏بحار الهلكاتِ و في‏أودية الدماء حتي اذا غاب المُتَغَيِّبُ من وُلدي عن عيون‏الناس و ماجَ الناسُ بفَقده أو بقتله أوبموته، أَطلَعَتِ الفتنةُ و نزلت البليةُوالتَحَمَتِ‏العصبيةُ و غَلا الناسُ في دينهم وأجمعوا علي أنَّ الحجةَ ذاهبة والامامةباطلة...فوَ ربِّ عليِّ انَّ حجتَها عليهاقائمة ماشية في طُرُقها داخلة في دُورِهاوقُصُورها جوَّالة في شرق هذه الأرضِ و غربهاتسمع الكلامَ و تُسِّلِمُ علي الجماعةِتَري و لاتُري الي الوقت و الوعدِ...)) (همان مأخذ، ص‏207-206)

8. ((قال و من ذريتي قال لاينال عهدي الظالمين))(بقره: 124)

9. عن الفضيل بن يسار قال: سمعت أبا عبدالله جعفر بن محمد (ع) يقول: ((من خرج يدعوالناس و فيهم من هو أفضل منه فهو ضالّ‏مُبتدِع.)) (همان مأخذ، باب 5، ص 167)

10. عن عبدالعزيز بن مسلم قال...((ثم قال [الرضا (ع)]...الامامُ يُحِلُّ حلالَ اللهِ و يُحرِّمُ‏حرامَ اللهِ و يُقيمُ حدودَ اللهِ و يَذُبُّ عن دِينِ اللهِ و يدعو الي سبيل ربه‏بالحكمةِ و الموعظةِالحسنةِ...)) (همان مأخذ، ص 318)

11. عن زُرارَةَ قال: قال أبوعبدالله (ع): ((اعرِف‏امامك فانَّك اذا عَرَفتَهُ لم يَضُرُّكَ تَقَدَّمَ هذا الامرُ أو تَأَخَّرَ.)) (همان مأخذ، باب 25، ص 470)

12. عن ابي بصير عن ابي جعفر محمد بن علي (ع)...قال: ((اذا خرج يقوم بأمر جديد وكتاب جديد و سنة جديدة و قضاء جديد،علي العرب شديد و ليس‏شأنه الا القتل لايستبقي أحداً و لا تأخذه في الله لومة لائم))(غيبت نعماني، باب 13، ص 368).

13. عن محمد بن أبي حمزه عن بعض اصحابه عن أبي عبدالله (ع) قال: سمعته‏يقول: ((القائم (ع) يَلقي في حربه مالم يلقَ رسولُ الله (ص)، ان رسول الله (ص)أتاهم وهم يعبدون حجارة منقورة و خُشُباً مَنحوتة وانّ القائم يَخرجون عليه فيتأوّلون عليه كتاب‏الله و يُقاتلونه عليه.)) (غيبت نعماني، باب‏17، ص 424)

14. عن المفضّل بن عمر قال: قال ابوعبدالله (ع): ((انّ‏من ورائكم فتناً مُظلِمَة عمياءَ مُنكسِفَةلاينجو منها الا النُوَمَةُ، قيل: يا اميرالمؤمنين و ماالنومه؟ قال: الذي يَعرِفُ الناسَ و لا يعرفونه و اعلموا انّ الارض لاتخلو من‏حجة لله عزوجل...)) (غيبت نعماني، باب 10، ص 202)

15. به طور مثال، منتخب الاثر، الفصل الخامس، باب ((فيمن رآه في الغيبةالكبري)).

16. همچنين بنگريد به مقدمه مترجم، آيت الله كمره‏اي، بر كتاب كمال‏الدين و تمام النعمه شيخ صدوق.

17. عن عبدالله بن الفضل الهاشمي قال: سمعت الصادق جعفر بن محمد (ع) يقول: ان لصاحب هذاالامر غيبة لابدّ منها، يرتاب فيها كل مبطل فقلت: ولم‏جعلت فداك؟ قال: لأمر لم يؤذن لنا في كشفه، قلت فما وجه الحكمه في غيبته؟قال: وجه الحكمة في غيبات من تقدمه من حجج الله تعالي ذكره، انّ وجه‏الحكمة في ذلك لاينكشف الاّ بعد ظهوره كما لاينكشف وجه الحكمة لما اتاه‏الخضر من خرق السفينة و قتل الغلام و اقامة الجدار لموسي (ع) الاّ وقت‏افتراقهما يابن‏الفضل انّ هذاالامر امر من امر الله تعالي و سرّ من سرّالله وغيب من‏غيب الله و متي علمنا انّه عزوجل حكيم صدقنا بانّ افعاله و اقواله كلها حكمة وان كان وجهه غيرمنكشف لنا.)) (منتخب الاثر، الباب الثامن و العشرون، ص 330)

18. عن يزيد الكُناسيَّ قال: سمعت أبا جعفر الباقر (ع) يقول: ((ان صاحب هذاالامر فيه شَبَه من يوسفَ، ابنُ أَمَة سوداءَ، يصلح الله له أمره في ليلة.)) (غيبت‏نعماني، باب 10، ص 237)

19. عن مالك بن أعيَن الجُهَنيِّ عن أبي جعفر الباقر (ع) أنه قال: ((كلُّ راية تُرفعُ قبل رايةِالقائم صاحبها طاغوت)) (غيبت نعماني، باب 5، ص 166)

20. عن الفضيل قال: قال ابو[عبدالله‏] جعفر (ع): ((من ادّعي مقامنا -يعني الامامة- فهو كافر، أو قال: مشرك.)) (همان مأخذ)

21. عن الصادق (ع)...فما يكون من اهل الجزيه عنده؟ قال: ((يسالمهم كما سالمهم رسول الله و يؤدون الجزيه عن يد و هم صاغرون)) (بحار، به نقل از صدر،تاريخ مابعدالظهور، ص 568)

22. عن الباقر(ع): ((يحكم بين اهل التوراة بالتوراة و بين اهل الانجيل بالانجيل و بين اهل الزبور بالزبور و بين اهل القرآن بالقرآن.)) (غيبت نعماني، ص 125)

منابع‏

قرآن كريم، ترجمه محمد مهدي فولادوند، انتشارات سازمان پژوهش وبرنامه‏ريزي آموزشي وزارت آموزش و پرورش، 1378.

نهج‏البلاغه، سيد شريف رضي، ترجمه محمد آيتي، تهران: دفتر نشر فرهنگ‏اسلامي، 1378.

آقائي، پورسيد و همكاران، درسنامه تاريخ عصر غيبت، قم: مركز جهاني علوم اسلامي، 1379.

الصافي الگلپايگاني، لطف‏الله، منتخب الاثر في الامام الاثني عشر، قم: مؤسسةالسيدةالمعصومة، 1421 ه‏ق.

الصدر، السيد محمد، تاريخ مابعدالظهور، بيروت: دارالتعارف للمطبوعات، 1412 ه ق.

صدوق، شيخ، كمال الدين و تمام النعمه، ترجمه آيت الله محمدباقر كمره‏اي، تهران:انتشارات كتابفروشي اسلاميه، 1377 ه.ش.

طوسي، شيخ، الغيبه، قم: مؤسسةالمعارف الاسلاميه، 1417 ه.ق.

نعماني، محمد، غيبت، ترجمه جواد غفاري، تهران: كتابخانه صدوق، بازار سراي‏ارديبهشت، 1363 ه‏ش.